معنای لغوی ذوق؛ اختبار ابتدائی خاص

حال در مانحن فیه؛ «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ». [1] راغب در لغت «ذوق» می‌گوید که اکثر استعمال کلمه ذوق در قرآن برای حالت عذاب است: «ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ» [2]، «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» [3] ولی ظاهراً به این صورت نیست. «وَلَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنَّا» [4]. بعد از ایشان هم گفته‌اند که اکثریت معلوم نیست. فقط نکته‌ای که خیلی قشنگ است، این است که چرا تعبیر «ذائقة الموت» می‌کنند؟؛ چرا «لِيَذُوقُوا الْعَذابَ» [5] نفرموده است؟؛ چشیدن چه تفاوتی دارد؟؛ در آیات دیگر دارد: «حِينَ يَرَوْنَ الْعَذابَ» [6]؛ عذاب را می‌بینند. «يَمَسُّهُمُ الْعَذابُ» [7] یعنی عذاب مسشان می‌کند. خُب، انسان پنج حس ظاهری دارد که امثال من که خاکی هستیم، همه عمرم می‌رود و فقط محشور و همراه با این حواس ظاهری هستیم. چشم و گوش و لمس و ذوق و شم.

نکته قشنگی که در اینجا هست و نمی‌دانم در تفاسیر توضیح داده‌اند، این است: در بین حواس پنج گانه، هیچکدام نیست که مدرَک به داخل ما برود. وقتی می‌بینید، مرئی شما در چشم شما و بدن شما نمی‌رود؛ بلکه مرئی آنجا است و آن را می‌بینید. مسموع شما و صوت می‌آید و شما می‌شنوید. لمس هم همینطور است، همینطور می‌آید و به پوست شما می‌خورد. در پوست که نمی‌رود. شم هم همینطور است. بوی گل و ...؛ آن بو یک چیز لطیفی است که از او درک می‌کنیم. جسم خود گل به دماغ نمی‌رود.

شاگرد: رایحه آن چطور؟

استاد: رایحه‌اش لطیف است. مشت پر کن نیست. تنها حسی که قوامش به این است که آن مدرَک در جوف برود، در بدن برود، ذوق است. لذا بشر می‌گوید سرد و گرم روزگار را نچشیدی. این نکته‌ای است؛ در بین حواس خمس، در قوه چشایی خیلی ممازجت مدرَک با مدرِک خیلی روشن است. ای در دهان ما نرود و وارد جوف نشود، چشایی صدق نمی‌کند.

در التحقیق کلمه «ذوق» را از کتب مختلف آورده‌اند؛ قبل از اینکه در التحقیق ببینم، اولین آنها برایم جالب بود که به این صورت معنا کرده است. ولی دیدم مرحوم آقای مصطفوی اولین معنا را همین ذکر کرده‌اند. از مصباح نقل می‌کنند؛ این جلدی که من دارم به دست خط خود مرحوم مصطفوی است. چون می‌دیدند سخت است، به دست خط خودشان نوشته‌اند.

> **«ذوق: مصبا- الذوق: ادراك طعم الشيء بواسطة الرطوبة المنبثة بالعصب المفروش على عضل اللسان، يقال ذقت الطعام أذوقه ذوقا و**

> **ذوقان و ذواقا و مذاقا: إذا عرفته بتلك الواسطة، و يتعدى الى ثان بالهمزة فيقال أذقته الطعام. و ذقت الشيء: جربته و منه يقال ذاق فلان البأس: إذا عرفه بنزوله به. و ذاق الرجل عسيلة المرأة و ذاقت عسيلته: إذا حصل لهما حلاوة الخلاط»[8].**

ذوق، ادراک مزه شیء است؛ به واسطه این رطوبتی که خداوند متعال در عصبی که مفروش روی لسان است، آن را پخش کرده است. یعنی می‌گوید زبان ما از عصب چشایی فرش شده است. خداوند هم رطوبتی روی آن قرار می‌دهد که مزه شیء را از طریق این اعصاب درک می‌کنند. این اولین معنا است. شاید در المصباح «المفروش علی عضو اللسان» باشد. به نظرم «عضو» خواندم. من اول در خود مصباح دیدم.

بعد از مقایسه می‌آورند: «مقا- ذوق: أصل واحد و هو اختيار الشيء من جهة تطعم»[9]. ظاهراً «اختیار» سهو القلم شده است؛ «اختبار» باید باشد. می‌گویند سهو اللسان و سهو القلم؛ یعنی شخص به قدری بزرگ است که وقتی این سهو صورت می‌گیرد، غلط است بگوییم آقا سهو کرده‌اند، باید بگوییم قلم‌شان سهو کرده است. واقعاً همینطور است. ایشان مرقوم فرموده‌اند: «اختیار الشیء». بلکه باید «اختبار الشیء» باشد. «و هو اختيار الشيء من جهة تطعم»؛ یک چیزی را از جهت مزه‌اش، اختبار کنیم. یعنی ببینید چه مزه‌ای دارد.

از روایاتی که خیلی دلنشین است، روایتی است که از امام علیه‌السلام سؤال می‌کنند ای حتی خود امام ابتدا [به فرمایش] می‌کنند. مزه چیزهایی را می‌پرسند که الآن باید حسابی روی این جواب امام علیه‌السلام فکر کنند. دو سؤال ساده است. سومی را یادم نیست. آب چه مزه‌ای می‌دهد؟ وقتی فکرش را می‌کنید، می‌بینید هیچ مزه‌ای از آب در ذهن شما نیست. بی‌مزه است. نه می‌توان گفت شور است، شیرین است، ترش است. آب هیچ مزه‌ای ندارد. خب؛ گندمی که آرد می‌کنیم و نان می‌پزیم؛ نه اینکه نمکش بزنید؛ خود خبز چه مزه‌ای می‌دهد؟ بی‌مزه است. شور است؟ هیچ‌کدام. در این روایت دارد؛ نمی‌دانم از حضرت پرسیدی ای خود امام سؤال کردند. اگر خود امام سؤال کرده باشند برای مقصود من جالب‌تر است. اگر خود امام پرسیده باشند، خیلی بالاتر است.

حضرت علیه السلام فرمودند: «ما طعم الماء؟». خُب، جواب ما این است که «لا طعم له». بی‌مزه است. طعم و مزه ندارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «طعم الماء الحياة، و طعم الخبز القوّة»[10]؛ الان انسان روی فطرت خودش وقتی نان را می‌خورد، یک ارتکاز فطری قوت دارد. شاید سومی هم بود؛ ببینید دو تا بود یا سه تا بود.

شاگرد: دو تا است.

استاد: خود امام سؤال کردند یا راوی پرسید؟

شاگرد: در روایت دارد «ثُمَّ سأَلَهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، مَا طَعْمُ الْمَاءِ، وَ طَعْمُ الْخُبْزِ». حضرت علیه السلام پرسیدند.[11]

استاد: این برای مقصود من خوب است. چون مردم اصلاً به فکر این نیستند. من الآن در سن شصت به بالا هستم. اگر خودم بودم، چندبار یادم بود که آب چه مزه‌ای دارد؟ به فکرش نیستم. نان چه مزه‌ای می‌دهد؟ امام علیه‌السلام وقتی می‌خواهند نکته مهمی بگویند، خودشان ابتدا به

ساکن فرمایش می‌کنند. ما را یادآوری می‌کنند که چه مزه‌ای می‌دهد؟ وقتی فکرش را می‌کنیم می‌بینیم بی‌مزه است. مزه‌ای ندارد. اما حضرت علیه السلام می‌گویند: آب مزه حیات می‌دهد. معلوم می‌شود که نفس ما در یک موطنی حیات را می‌چشد و خداوند متعال آن را در خوردن آب جلوه می‌دهد. از بس مانوس هستیم به این لطائف کار توجه نمی‌کنیم. «طعم القوة»؛ نیرو؛ چیزهایی که خداوند متعال در گندم گذاشته تا اساس بدن بماند.

«اختبار من جهة الاطعم»؛ هر چیزی یک مزه‌ای دارد. وقتی می‌خواهیم اختبار کنیم ذوق می‌شود؛ چشیدن می‌شود. پس این نکته اول بود؛ وقتی قرآن کریم می‌خواهد در باب استعاره بگوید، شما آن مدرک را طوری درک می‌کنید که گویا در درون شما می‌رود؛ اتحاد مدرِک و مدرَک! در محسوسات، تنها قوه‌ای که مدرَک در شما می‌رود، قوه ذوق است و لذا در مبالغه در استعاره از همه بالاتر این ذوق است؛ «یذوقوا العذاب». «يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ»[12] یا «حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ»[13] یا «وَيَمَسُّهُمُ الْخَيْرُ»[14] هم هست، مانعی ندارد. ولی مبالغه بیشتر در ذوق است.

خُب، حالا برگردیم؛ ذوق، می‌تواند چند معنا داشته باشد؟ هر معنای حقی که در علم اللّه ممکن است این آیه در ارتباط با آن حیث نفس الامری باشد، ادعای ما این است که خداوند متعال هم از کتاب خودش اراده کرده است. حالا آن‌ها چیست؟ ما نمی‌دانیم. سر جایش معلوم می‌شود. حضرت علیه السلام فرمودند: «فإنّ وَرَاءَكُمْ عَقَبَةً كَئُودًا»[15]؛ هنوز خیلی کار دارید. «آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ»[16]، «فإنّ للْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفاً، كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»[17]. خُب، وقتی اینجا هستید، چه ابائی دارد وقتی اهل یک صحنه‌ای در آن موقف حاضر شوند، ملکی خطاب کند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؟! آن‌ها می‌بینند عجب! این آیه، در چه عنوانی خاص خودش را مناسب با اینجا دارد. شما بگویید خداوند متعال که اراده نکرده است! چرا اراده نکند؟!؛ اگر هزار هزار موقف و عالم هست و در همان صحنه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» را مثل الان که برای ما می‌خوانند بخوانند وقتی به بچه و بزرگ بگویند همه مرگ را می‌چشند، چه می‌فهمد؟ همین مرگی که می‌میرند و کفن می‌کنند و دفن می‌کنند. او مناسب این عالم، این را می‌فهمد. عوالمی می‌آید که وقتی این آیه را می‌خوانند، مناسب آن عالم، معنا دارد. خداوند متعال که اراده نکرده است! چرا اراده نکرده است؟! وقتی او از همه این‌ها خبر دارد، چرا اراده نکند؟! خُب، حالا چند تا است؟ ما نمی‌دانیم. من فکرش را کرده‌ام، نسبت به عالم خودمان دو وجه بیشتر به ذهنم نیامد. اگر در ذهن شما، وجه دیگری آمد، بفرمایید.

ببینید دو خصوصیت در ذوق محسوس است. لغویین هم گفته‌اند. در فروق اللّغه می‌گوید: خوردن داریم و چشیدن داریم. می‌گوید فرقش چیست؟؛ می‌گوید اگر یک غذایی را کم بخوری، چشیدن می‌شود. اگر زیاد بخوری، اکل می‌شود. می‌گوید مثلاً این ظرف برنج و این کاسه آبگوشت را خوردم (اکلت)، نمی‌گویید: «ذقتُ». ذوق کجا است؟ درجایی‌که از مذوق کم بخوری و لذا با اختبار و تطعم شیء مناسبت دارد. در اختبار که نباید پر بخورد. [کسی به] شوخی گفت که باید ببینم مزه‌اش چیست، بعد تا ته بشقاب خورد و گفت: هنوز مزه‌اش را خوب نفهمیدم! این شوخی است و الا، جدی کار این است که کم بخورد. بنابراین در ذوق، کمش کافی است تا ذوق محقق شود. اما در اکل نه، بیشتر معنای لغوی‌اش اینطور نیست.

نکته دیگر را در کتاب‌های لغوی ندیدم، ولی از ارتکازات شاهد نکته‌ای که به ذهن آمد را بفرمایید؛ ذوق نوعاً در جایی به کار می‌رود که سابقه ادراکی از آن مذوق ندارند. یعنی چیزی از آن در ذهنش نیست. در قوه مدرکش نبوده است. اگر غذایی را از دیگی برداشته و خورده است، دیگر به او نمی‌گویند از این بچش. چشیدن ندارد؛ چون الآن خورده. وقتی خبر ندارم که هئوز مزه این دیگ چه جور است، می‌گویند: بچش.

شاگرد: این در ذات اختبار هست.

استاد: احسنت. خود اخبار، خود این را می‌رساند. اما اینکه تصریح کنند قبلش نبوده است؛ خیر [تصریح نکرده‌اند]. خود این اخبار را هم در کتب لغوی خیلی باز نکرده‌اند. این فقط در مقایسی بود.

---

[1]. علامه مصطفوی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۲.

[2]. یونس، آیه ۵۲.

[3]. الدخان، آیه ۴۹.

[4]. فصلت، آیه ۵۰.

[5]. النساء، آیه ۵۶.

[6]. الفرقان، آیه ۴۲.

[7]. الانعام، آیه ۴۹.

[8]. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۴۸.

[9]. همان، ص ۳۴۹.

[10] عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، ص ۷۸۰ و ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب علیه السلام (بر اساس چاپ المکتبة الحیدریة) ج ۳، ص ۴۶۳: «وسئل (ع) عن طعم الخبز والماء ، فقال : الماء طعم الحیاة وطعم الخبز طعم العیش».

[11]. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۵۷: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، قَالَ: «قَالَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِسُلَيْمَانَ: اسْتَخْلِفْ عَلَيْنَا ابْنَكَ. فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِذَلِكَ. فَلَجُّوا فَقَالَ: ائْتُونِي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ، فَإِنْ أَجَابَ فِيهَا اسْتَخْلَفْتُهُ. ثُمَّ سَأَلَهُ، فَقَالَ: أَيُّ بُنَيَّ، عَلَى مَا طَعْمُ الْمَاءِ، وَمَا طَعْمُ الْخُبْزِ، وَمَا أَيْنَ مَوْضِعُ الْعَقْلِ مِنَ الدِّمَاغِ، وَمَا صِفَةُ الْوَسْوَاسِ الَّذِي يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الْمَرْءِ؟ فَلَمْ يُجِبْهُ بِشَيْءٍ مِمَّا سَأَلَهُ عَنْهُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(عَلَيْهِ السَّلَامُ) : «طَعْمُ الْمَاءِ الْحَيَاةُ، وَطَعْمُ الْخُبْزِ الْقُوَّةُ، وَ...».

[12]. الانعام، آیه ۴۹.

[13]. الفرقان، آیه ۴۲.

[14]. ق، آیه ۴۰.

[15]. أعلام الدين في صفات المؤمنين،ج ۱، ص ۳۴۳.

[16]. نهج البلاغه (بر أساس نسخ صبحي صالح)، ج ۱، ص ۴۸۱.

[17]. شيخ طوسي، الأمالي بر أساس چاپ دار الثقافة)، ج ۱، ص ۳۶.

بازبینی #2
ایجاد شده 9 نوامبر 2024 15:29:13 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 نوامبر 2024 11:51:46 توسط ... .